



رهبر فرزانه انقلاب اسلامی:

باید در طراحی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت
بر چهار عرصه‌ی فکر، علم، معنویت و زندگی تکیه شود
که در این میان، موضوع «فکر» بنیانی‌تر از بقیه‌ها است

در دیدار اعضای شورای عالی
مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
۱۳۹۱/۱۲/۱۴

سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت:

مبانی حاکمیت و الگوهای دولت در فقه معاصر شیعه

سخنران: **حجت الاسلام دکتر داود فیرحی** (استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)

ناشر: نشر الگوی پیشرفت، وابسته به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

تلفن: ۰۲۱۸۸۶۳۴۰۰۸ - ۰۲۱۸۸۰۱۴۶۴۸

www.olgou.ir

Email: olgou@olgou.ir

نشانی: تهران، خیابان جلال آل احمد، روبه‌روی بیمارستان شریعتی، شماره ۳
تمامی حقوق این اثر متعلق به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است.
مسئولیت دیدگاه‌های بیان شده بر عهده سخنران و گویندگان محترم است.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

مقدمه

یکی از رسالت‌های مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، فراهم نمودن بستری مناسب برای ارائه نظرات اندیشه‌ورزان، صاحب‌نظران، و متفکران عرصه «پیشرفت» با رویکردها و دیدگاه‌های مختلف در محیطی عالمانه و نقادانه است تا از مسیر بحث، تبادل نظر و تضارب آراء به تدریج اندیشه‌ها پالایش و ارتقاء یابد و به مرور ایده‌های برتر و جامع‌تر سر برآورد و اقلان عمومی در بین صاحب‌نظران شکل گیرد.

برای تحقق این هدف، سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی در زمینه‌های مرتبط با الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در چارچوب آئین‌نامه‌های مصوب برگزار می‌شود. در این نشست‌ها، اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی در جمعی محدود از صاحب‌نظران و به دور از تشریفات و الزامات همایش‌های متعارف، آزادانه، نظام‌مند، مؤدبانه، صریح، عقلانی و منطقی در باب موضوعات مرتبط با الگو به اظهارنظر و تبادل آراء و گفتگو همراه با استدلال می‌پردازند.

نوشتار پیش رو که با عنوان **مبانی حاکمیت و الگوهای دولت در فقه معاصر شیعه** منتشر گردیده است، سخنرانی و گفتگوهای مطروحه در یکی از سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی است که در تاریخ ۱۳۹۵/۱۱/۳ در این مرکز برگزار گردیده است.

معاونت علمی و تقسیم کار ملی
مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت



حجت‌الاسلام دکتر داود فیرحی سال ۱۳۴۳ در زنجان متولد شد. وی مقدمات دروس حوزوی را بین سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۵ در حوزه علمیه ولی‌عصر شهرستان زنجان گذراند. پس از آن ادامه سطح و دروس خارج را از ۱۳۶۶ تا ۱۳۸۰ در حوزه علمیه قم ادامه داد. از سال ۱۳۶۶ تا ۱۳۸۷ وی به تحصیل در مقطع کارشناسی، کارشناسی‌ارشد و دکترای علوم سیاسی در دانشگاه تهران پرداخت. گرایش دکترای وی اندیشه سیاسی بود. رساله کارشناسی‌ارشد وی با عنوان «اندیشه سیاسی شیعه در دوره قاجاریه» بود که در آن به اندیشه سیاسی فقیهان مشهور شیعه دوره قاجار و مکاتب مهم فقهی-سیاسی که در دوره قاجاریه بسط یافته و در تحولاتی چون نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی تاثیرگذار بودند، پرداخته است. رساله دکترای وی هم «دانش، قدرت و مشروعیت در اسلام» نام داشت که با الهام از روش‌شناسی میشل فوکو و هرمنوتیک هانس گئورگ گادامر تنظیم شد.

وی مولف بیش از ۱۰ جلد کتاب و همچنین دارای حدود ۶۰ مقاله منتشره در مجله‌ها و کنفرانس‌های علمی در حیطه اندیشه سیاسی اسلام می‌باشد. همچنین راهنمایی رساله‌های متعددی در مقاطع کارشناسی‌ارشد و دکترا در حوزه اندیشه سیاسی اسلام را عهده‌دار بوده‌است.

فیرحی از سال ۱۳۷۸ تاکنون عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران می‌باشد و دارای درجه «استادی» است. وی در مقطع دکتری تدریس دروس «اندیشه سیاسی در ایران معاصر» و «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر»، در مقطع کارشناسی ارشد تدریس «فقه سیاسی» و «افکار سیاسی در ایران و اسلام»، «بنیاد‌گرایی و رادیکالیسم اسلامی معاصر» و در مقطع کارشناسی تدریس «نظام سیاسی و دولت در اسلام»، «تاریخ تحول دولت در جهان اسلام» و «مبانی اندیشه‌های سیاسی در اسلام» را عهده‌دار است.

مبانی حاکمیت و الگوهای دولت در فقه معاصر شیعه

دکتر داود فیرحی^۱

زمان برگزاری نشست: ۱۳۹۵/۱۱/۰۳

از سال‌های ۶-۱۲۸۵ قمری یعنی ۳۰ سال پیش از مشروطه، بحثی درباره نظام سیاسی ایران مطرح است. در این دوران، جامعه ما مانند همه جهان اسلام با وضعیتی مواجه شد که اسم آن را عقب‌ماندگی گذاشتند. معلوم بود که در مسابقه جهانی، مسلمان‌ها و به‌ویژه ایران کم آورده بودند. این عقب‌ماندگی مورد توجه افراد زیادی قرار گرفت و بسیاری از افراد دقیق راجع به علت این عقب‌ماندگی سؤال کرده‌اند. واقعیت این بود که در آن زمان، وقتی به اینجا رسیدند که چرا عقب‌ماندگی رخ داده است، ابتدا چند پرسش اولیه طرح شد. اولین بحث‌ها این بود که ما عقب افتاده‌ایم چون در مقابل غرب، ارتش قوی نداشتیم مثلاً در مواجهه با جنگ‌های ایران و روس، این اولین ایده بود. بلافاصله احساس کردند که نه، حتی مجاهدان ما، نیروی ارزشمندی بودند و انگیزه خوبی داشتند و مساله تنها نیروی مسلح نیست بلکه تاکتیک و تجهیزات است. لذا فکر کردند که شاید بهتر است عده‌ای را به اروپا بفرستند تا فناوری نظامی را یاد بگیرند. پس از این، بلافاصله این بحث مطرح شد که اصولاً عقب‌ماندگی به‌طور کلی در حوزه‌های متفاوت به پیشرفت اقتصادی نیاز دارد. اما تقریباً در حدود سال‌های ۶-۱۲۹۳ قمری تا ۱۳۱۳ که ناصرالدین‌شاه ترور می‌شود، ایده‌ای پیدا می‌شود مبنی بر اینکه علت عقب‌ماندگی ما بیشتر در این است که جامعه ما قانون ندارد. وقتی فقدان قانون را علت‌یابی کردند با پدیده‌ای به‌نام استبداد مواجه شدند. در این زمان، مقدمات انقلاب مشروطه شکل گرفت لذا این جریان فکری درباره عقب‌ماندگی و نسبت آن با بودن و نبودن قانون در جامعه شروع شده بود. بعدها

۱. استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

سؤال‌ی مطرح شد مبنی بر اینکه اگر بنا هست جامعه ما قانون داشته باشد مبنای قانون چه باید باشد و این قانون چگونه نوشته شود و در کدامین مکانیزم از دولت مطرح می‌شود. این بحث‌ها، جمله ایده‌پردازی‌ها درباره دولت، دولت جدید و نسبت دولت جدید با پیشرفت یا قانون را شکل می‌دادند. ایده‌های زیادی مطرح شدند که بدان‌ها اشاره خواهم کرد. جالب اینجاست که متفکران آن دوره احساس می‌کردند که اصلاحات سیاسی، مقدم بر اصلاحات اقتصادی است و اینکه کدام یک از اینها جلوتر هستند مناقشه‌ای است که تاکنون هم ادامه دارد؛ یعنی در دوره پهلوی، بیشتر بر توسعه اقتصادی تکیه می‌شود و در دوره جمهوری اسلامی هم این مناقشه هنوز ادامه دارد که پیش‌شرط پیشرفت، توسعه سیاسی است یا اقتصادی یا فارغ از پیش‌شرط می‌توان پیشرفت را پیش برد. این بحثی کلیدی بود که در درون آنها نسبت دولت با فقه و نسبت دولت با دین، عقب‌ماندگی و پیشرفت مطرح شد. نتیجه این مقدمه این است که ایده پیشرفت یا توسعه، از زمانی است که ما متوجه عقب‌ماندگی‌مان شدیم. از زمانی که متوجه شدیم در مسابقه‌ای، نفس کم آورده‌ایم. مقدمه دوم بنده، نسبت این موضوع را با مرکز الگو بیان می‌کند. وقتی که از پیشرفت صحبت می‌کنیم می‌دانیم که هر پیشرفت، دو مقدمه لازم دارد. مقدمه اول، داشتن اراده محکم است یعنی جامعه از تردید خارج شود و تصمیمی بگیرد. اما مقدمه دوم این است که اساساً برای پیشرفت یا حتی اراده آن به اندیشه روشن لازم است. یعنی فرد برای حرکت تصمیم می‌گیرد اما اگر اندیشه‌ای که سمت و چگونگی آن را پشتیبانی نکند وجود نداشته باشد معمولاً اراده‌ها خسته می‌شوند. بنابراین، اندیشه روشن، پیش‌شرط پیشرفت است: اراده + فکر.

درباره فکر، پنج بحث روشن و مهم داریم. اولین بحث این است که ایده، وضعیت جامعه خودش را چگونه توضیح می‌دهد؛ یعنی اساساً وضعیت را چگونه می‌بیند و چگونه بیان می‌کند. مانند اینکه نسبت به همسایه‌ها، جهان و خودمان کجا هستیم. دوم، عبارت از نظام دانایی است. از کدام دانش‌ها برای توضیح وضعیت و نیز برای

تبیین آینده استفاده می‌کنیم؟ نقاشی آینده ما از کدام دانش‌مان ریشه می‌گیرد؟ دانش امروز ما بیشتر بر دو قسم است: مذهبی یا فقه و علوم انسانی. سومین وجه از اندیشه روشن، داشتن نظام ارزش‌های مشخص است مثلاً انسان آزاد هست یا نیست؟ انسان می‌تواند رأی بدهد یا خیر؟ حوزه سیاست یا حوزه عمومی، انتخابی است یا نه؟ مالکیت، خصوصی است یا نه؟ اینها، ارزش هستند. چهارمین وجه، فکر روشن درباره حکومت و نظام حکمرانی است؛ یعنی هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون حکمرانی منسجم از پیشرفت صحبت کند. می‌تواند حرکت کند اما هر حرکتی لزوماً پیشرفت نیست و هر جنبشی لزوماً به معنای موفقیت نیست، زیرا ممکن است جنبش ناشی از سرگیجه یا ناراحتی یا درد باشد. این‌ها حرکت‌های بدون فکر یا آینده روشن هستند. پنجمین وجه نیز سیاستگذاری‌های مشخص است. وقتی که به مساله پیشرفت نگاه می‌کنیم دارای دو مقدمه فکر و اراده است اما یکی از آن پنج‌گانه‌های فکری نیز داشتن اندیشه روشن در حوزه حکمرانی است که خیلی مهم است. در جامعه ایران از سال ۴-۱۲۹۳ قمری به بعد تا کنون به‌ویژه از مشروطه به این سمت که تقریباً ۱۳۰-۱۲۰ سال می‌شود در حوزه فقهی، چهار الگوی حکمرانی مطرح شده‌اند. این الگوهای حکمرانی به صورت تاریخی هم مطرح شده‌اند.

یکی از این الگوها، دولت مشروطه بود. در سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۷ قمری دوره‌ای است که ناصرالدین‌شاه، نام آن را فتنه قانون گذاشته بود؛ یعنی در آن دوره، عده‌ای قانون می‌خواستند و ناصرالدین‌شاه با آن مخالف بود بنابراین عده‌ای را به زندان انداخت و عده‌ای را نیز از کشور بیرون کرد، مثلاً مستشارالدوله و حاج سیاح را بازداشت کرد و سیدجمال را از ایران بیرون کرد. در آن دوره، ایده دولت مشروطه این بود که هیچ پیشرفتی رخ نمی‌دهد مگر اینکه مبتنی بر قانون باشد و قانون هم از درون قرارداد ملی خارج می‌شود. بعدها ایده دموکراسی اسلامی مطرح شد که تقریباً ۱۰ سال پیش از حکومت پهلوی در حدود سال ۱۲۹۶ قمری مطرح شد. دموکراسی اسلامی، تفاوت‌هایی با دولت مشروطه داشت. سپس ایده جمهوری اسلامی مطرح شد

که قانون اساسی رسمی ما است و ایده دیگری هم که ریشه در گذشته داشت بعدها مطرح شد که بعد از دولت نهم و دهم مطرح شد و آن، حکومت اسلامی بود. در دوگان‌های مهم الف- دولت مشروطه، ج- جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه، ب- دموکراسی اسلامی و د- حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه، سعی خواهیم کرد گزینه‌های ب و د را کنار بگذارم که به دلایل آن اشاره خواهیم کرد و روی موارد الف و ج بیشتر تمرکز خواهیم کرد. اولین ایده‌ای که می‌خواهم کنار بگذارم دموکراسی اسلامی است که بعد از شکست مشروطه مطرح می‌شود و دو اصل دارد: الف- قانون، قرآن و شریعت است و نه قانون اساسی و ب- رییس یا مجریان انتخابی. خلاصه ایده دموکراسی اسلامی این است که احتیاج به قانون مجلس نداریم. قانون، همان شریعت و کتاب اساسی، همان قرآن است و هیچ احتیاجی به قانون‌گذاری از طریق انتخابات و غیره نیست؛ اما برای اینکه بتوان شریعت را اجرا کرد به رییس انتخابی نیاز است؛ یعنی مجریان را مردم باید انتخاب کنند و دلیل دموکراسی، همین است. دموکراسی هست تا مجریان را مردم انتخاب کنند و اسلامی هست؛ یعنی مردم حق قانونگذاری ندارند. ایده از زمانی پیدا شد که بعضی می‌گفتند اسلام، مانع قانون‌گذاری و توسعه است، از این‌رو، متفکران بر ضد آن حرکت کردند و توانستند این گفتمان را برجسته کنند و گفتند از آنجا که ما به شریعت عمل نمی‌کنیم پیشرفت نمی‌کنیم. بنابراین به شریعت برگردیم و حاکم را خودمان انتخاب کنیم. این نظریه در آن زمان مطرح شد اما دو ایراد اساسی داشت و هنوز هم این ایراد در آن دیده می‌شود. الف- این نظریه، حاکمیت ملی را نادیده می‌گیرد یعنی هر جا می‌توان حکومتی را تشکیل داد و مسلمان‌ها رأی بدهند و کسی را انتخاب کنند و هدف او هم اجرای شریعت است. بنابراین، در این ایده، مفهوم ملیت، غایب است. جالب این است که در ادبیات پس از انقلاب اسلامی نیز مفهوم ملیت، غایب است. وقتی که از جمهوری اسلامی ایران صحبت می‌کنیم بر جمهوری اسلامی خیلی تأکید می‌کنیم و ایران را کوچک می‌کنیم. مشکل دومی که پیدا شد به جای مجلس تقنینی یا قانونگذاری، مجلس

برنامه‌ریزی بود. مفهوم مجلس برنامه‌ریزی این است که چگونه احکام شرعی را به کدهای قانونی تبدیل کنیم؛ نه اینکه مجلس، نماینده اراده عمومی باشد و آنها رأی بدهند و قانون، تابع اراده عمومی باشد. در مجلس، کارشناسان هستند، نه نمایندگان. این ایده تنها برای ما نیست. در ایران در سال‌های پیش از مشروطه ابتدا مطرح شد سپس در سال ۱۲۹۳ در عثمانی تحت نام مجله عدلیه یا مجله احکام مطرح شد که حدود ۱۶۰۰-۱۷۰۰ ماده قانونی داشت. در این مجله، احکام شرعی را به مواد قانونی تبدیل کرده بودند. سپس این ایده را مرحوم کاشف‌الغطاء در عراق، آن را شیعه کرد یعنی چهره سنی آن را عوض کرد و قالب شیعه به آن داد و در سال ۱۳۳۷ قمری کتابی با نام **تحریر المجله** نوشت. در واقع، دموکراسی اسلامی، دو شکل دارد. از آنجاکه به ملیت توجه نمی‌کند و مجلسش نیز مجلس قانونگذاری نیست و مجلس برنامه‌ریزی است احتیاج به کارشناس دارد (و نه نماینده) نسبت آن با انتخابات و رأی مردم و حاکمیت ملی قطع می‌شود. این ایده‌ای بود که نمی‌توانست به جایی راه یابد. این ایده معتقد بود که قرآن، قانون اساسی ما است و این طور نیست که قانون اساسی، مبتنی بر قرآن باشد. قرآن، کتاب سیاسی، حقوقی و اجتماعی است و باید به آن تکیه کنیم. از درون این فکر به تدریج داعش شیعه خارج می‌شود. حکومت و قضاوت مسلم به غیر قانون اسلام یا حکومت و قضاوت غیرمسلم به قانون اسلام، کدام از این دو، مؤید و مقوم اساس اسلام است؟ البته قسم دوم، اسلام است یعنی هر کجا شریعت اجرا شود اسلامی است و هر کجا شریعت اجرا نشود اسلامی نیست. بحث بعدی، اولی الامر انتخابی را مطرح می‌کند. در این بحث، بیشتر به آیه اولی الامر اشاره می‌کنند و معتقد هستند که اولی الامر را مردم انتخاب می‌کنند و چند شرط دارد: ایمان داشته باشد و امین و عادل باشد و اگر این سه را داشت اولی الامر می‌شود و سپس می‌گوید رییس اجرایی مسلمین انتخابی است و مسلمان‌ها، مصداق آن را کشف می‌کنند. در این ادبیات، اختیار حاکم انتخابی هم روشن بود. حاکم انتخابی، اعمال‌کننده حکم قرآن بود و اختیار دیگری نداشت. ملاحظه می‌کنید که اگر ایران را

از این بحث بردارید و هر جای جهان بگذارید عملاً فرقی نمی‌کند، زیرا مکان برای آن اهمیتی ندارد. این ایده‌ای بود که خیلی زود از تفکر مسلمانی، غایب شد چون که جامعه ما نیاز داشت که حکومتی برای ایران طراحی کند که نسبتی با اسلام هم داشته باشد.

دومین نظری که مطرح شد حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت‌فقیه بود. در این نظریه هم حاکمیت ملی و مفهوم ملیت، جایی ندارد و جالب است اگر خاطرات مرحوم طباطبایی را بخوانید ایشان، خاطره‌ای از امام موسی صدر نقل می‌کند و می‌گوید که به وی گفتم جانشین مرحوم امام، آقای سیدمحمدباقر صدر باشد یعنی اساساً مفهوم ملیت در آن جایی ندارد زیرا آقای صدر، ایرانی نیستند و از نظر ایشان، فقط دانش مهم است. مهم‌ترین نماینده زنده این ایده، حضرت آیت‌الله مؤمن قمی (عضو ارشد و مؤثر شورای نگهبان) است. کتاب مهم این ایده، **الولایات الاسلامیه و حکومت‌الاسلامیه** است. این نظریه هم ۵ اصل داشت:

- ۱- ولایت و نصب: معتقد بودند که اساساً حاکمیت برای فقیه است و جایی برای مردم در آن وجود نداشت.
- ۲- ولایت و بیعت: ولایت مشروط به بیعت و رأی مردم نیست.
- ۳- ولایت و شورا: ولایت احتیاج زیادی به شورا ندارد.
- ۴- گستره مکانی ولایت، نامحدود است یعنی این نظریه، مرزهای ملی ندارد.
- ۵- حدود حاکمیت، نامحدود است.

در این نظریه نیز چیزی به نام ایران دیده نمی‌شود. این نظریه‌ها هم با مشکلاتی مواجه است:

- ۱- دولت در مکانی به نام ایران مستقر بود اما به مکان توجهی نداشت. این ایده توسط آقای محمدجواد لاریجانی هم با عنوان ام‌القرآ مطرح شد. ام‌القرآ یعنی از باب اینکه اینجا هست فعلاً اینجا است یعنی این حکومت، تعلق ذاتی به ایران ندارد. ام‌القرآ یعنی جایی که برای اولین بار این حکومت دارد شکل می‌گیرد.

۲- مجلس، قوه مقننه حساب نمی‌شود فلذا دست تقنینی فقیه، حاکم است. بنابراین خیلی وابسته به رأی مردم و مشارکت آنان نیست.

۳- نفی دولت مدرن مانند تفکیک قوا، سازوکار قانونگذاری، احزاب، انتخابات و غیره.

۴- بی‌توجهی به تجربه یک‌صدساله کشور است. کشور ما بدون تاریخ یک‌صدساله اخیر آن، کشور نیست. در این یک‌صدساله، تجارب خیلی ارزشمندی دارد و جایی که این یک‌صدسال را نادیده بگیرد با مشکل مواجه خواهد شد.

۵- نفی حقوق مردم: از سال ۴-۱۲۹۳ تا ۱۳۲۴ قمری (۱۹۰۵ میلادی و ۱۲۸۵ شمسی) به ذهن هر انسان ایرانی افتاده است که حق و حقوقی دارد و انکار این حق، کار نادرستی است؛ یعنی جامعه ایرانی دیگر به قبل مشروطه بازمی‌گردد. این بحث‌ها باعث می‌شود که این دو ایده، کارآمد نباشند یعنی نه ایده جمهوری اسلامی و نه ایده حکومت اسلامی؛ اما ایده‌های اخلاگری هستند یعنی می‌توانند حضور داشته باشند و برنامه‌ریزی را آشفته کنند. وقتی می‌خواهیم از پیشرفت صحبت کنیم باید نخستین گام‌های پیشرفت را در دولت مشروطه شناسایی کنیم و ببینیم که در آنجا چگونه با عقب‌افتادگی و پیشرفت مواجه می‌شدند. دولتی هست که اولاً در تاریخ نشسته، چهره ملی دارد و در عین حال اسلامی هم هست یعنی دولت مشروطه، تجربه تاریخی دارد، به حقوق ملی و ملیت توجه کرده است و در چهارچوب دستگاه‌های فقهی هم جای می‌گیرد. در دولت مشروطه ۶ اصل داریم:

اولین کاری که در این دوره اتفاق افتاده تفکیک حقوق مردم و احکام شریعت بود. تا پیش از این، چنان تفکیکی نبود و جامعه ما متوجه نبود که مردم در حوزه عمومی حق دارند و می‌توانند انتخاب کنند و رأی دهند و قانون وضع کنند. این تفکیک خیلی جالب است و نتایج عجیبی هم دارد. اولین نتیجه آن، اصل دوم است که ظهور حقوق عمومی و حوزه عمومی است. هر جایی که حقوق عمومی پیدا شده برای نخستین بار، دولت عمومی شده است یا تغییر اساسی کرده است. حقوق عمومی چیست و چارچوب و حدود آن چگونه است؟ و چه نسبتی با شریعت دارد در عین حالی که

مستقل است. مفهوم ایران در این دوره جدی شده است یعنی ملیت دارد شکل می‌گیرد. ایده قرارداد و قانون اساسی‌گرایی است. این ایده، خیلی مهم است. قرارداد، کاری در ایران کرد و آن اینکه دولت، امانتی از طرف مردم است. در فقه، دو جور امانت داریم. امانت مالکانه یا مالکی یعنی کسی مال خودش را پیش کس دیگری امانت بگذارد. وقتی کسی امانت می‌گذارد می‌تواند نظارت کند، پس بگیرد یا به کس دیگری بدهد یا می‌تواند برای نگه‌داشت آن شرط بگذارد. امانت دوم، امانت شرعی است. امانت شرعی، امانتی است که مالک ندارد مثل لباسی که باد آن را به منزل دیگری بیندازد. این، ارزش مالی دارد اما مالک مشخصی ندارد. یعنی شارع، جای مالک می‌نشیند. ادبیات سنتی و کلاسیک ما، حکومت را همیشه امانت شرعی می‌دانست که دست سلطان است. امانت شرعی، مالکی ندارد که آن را پس بگیرد. بنابراین موقت بودن دولت یا تنظیم قانون اساسی در آن شرط نبود. چون کسی که دارایی در دستش بود در برابر مردم، مسئول نبود بلکه فقط در برابر خدا مسئول بود اما در دولت مشروطه، تغییری رخ داد و حکومت، امانت مالکانه تمام مردم که هستند، زنده‌اند و حضور دارند و این نمایندگی را از طریق انتخابات به حاکم می‌دهند و هر موقع که خواستند می‌توانند آن را بگیرند یا بر آن نظارت داشته باشند یا شرط بگذارند. این بحث نخستین بار در دولت مشروطه رخ می‌دهد. بنابراین به ایده مشارکت و تقسیم قوا به ویژه دموکراسی، راه پیدا می‌کند. بنابراین، فلسفه قانون اساسی این بود که حاکم، امین شهروندان است و معیار درستی یا غلطی کارش هم قانونی است که شهروندان نوشته‌اند، تنها شرط هم این بود که قانون اساسی نباید مغایر شریعت باشد و غیر از این هم شرطی وجود نداشت یعنی مردم، قانون را تعیین می‌کردند. جالب است که مرحوم نائینی در این حوزه، کلمه‌ای دارد که بسیار اساسی است و می‌گوید قانون اساسی، جانشین معصوم یا عصمت است. یعنی وقتی معصوم است او از همه بهتر، امانت‌دار است اما اگر معصوم نباشد هر کس غیر از معصوم، خطا می‌کند. بنابراین مجبوریم معیار درست کنیم تا بر اساس آن کار کند مانند ترازوی که برای

ساخت دیوار درست می‌شود. نتیجه این مباحث به منزله اصل چهارم، فرمالیسم بود. فرمالیسم یعنی ظاهر خیلی مهم است یعنی حتی اگر خود سلطان هم قانونی را امضا کند مجبور است که به آن پای‌بند باشد. این تفاوت می‌کند با زمانی که قانونی وجود ندارد چون اساساً نمی‌توان چیزی را سنجید. فرمالیسم، فلسفه‌ای مبنی بر این بود که ظاهر، باطن را درست می‌کند. اگر انتخابات و تشریفات آن یا تشریفات تنظیم قانون نداشته باشیم خود قانون هم اساساً کارآیی ندارد. فرمالیسم، اساس کشورها است. به همین دلیل، در این دوره، مجلس، هم ملی است و هم مجلس قانونگذاری است یعنی مجلس ایران، ایرانی است و مجلس برنامه‌ریزی نیست بلکه مجلس قانونگذاری است و چون مجلس قانونگذاری است باید نماینده مردم باشد نه متشکل از کارشناسان. متفکران این دوره مانند مرحوم آخوند و مرحوم نائینی و محلاتی و مدرس و غیره که این ایده را داشتند و معتقد بودند که پیشرفت ممکن نیست مگر اینکه جامعه، قانون داشته باشد و قانون هم ممکن نیست مگر اینکه مجلس باشد و مجلس نمی‌تواند قانونگذاری باشد مگر اینکه نماینده حاکمیت ملی باشد. این ایده، اصلاح در جامعه را به اصلاح در دولت، گره می‌زند یعنی پیش‌شرط هر اصلاحی، اصلاح در دولت بود.

برخی از ایرادات این نظریه بدین شرح است:

۱- نوعی دوگانگی بین شریعت و قانون بود به طوری که وقتی قانونی وضع می‌کردند شریعتمداران آن را خلاف شرع می‌دانستند و وقتی شریعتمداران حرفی می‌زدند قانونگذاران آن را خلاف مصلحت ملی می‌دانستند. بین شریعت و قانون، تضاد وجود داشت و متفکران دوره مشروطه، هیچ‌گاه نتوانستند آن را حل کنند، پس باعث شد که روشنفکران، مذهبی‌ها را به استبداد متهم کنند و مذهبی‌ها هم آنها را به وابستگی و زندق (کفر) متهم کنند. از این‌رو، جامعه دوتکه و خراب شد.

۲- محاکم جامعه، دو قسمت شدند بعضی محاکم برای امور شرعی بود و برخی برای امور عرفی به طوری که اگر کسی در محکمه شرع، محکوم می‌شد به محکمه عرف پناه می‌برد و بالعکس و خیلی بل‌بشو بود یعنی قوه قضائیه مقتدری نتوانست شکل بگیرد.

۳- دولت، دوکاره شد. دولت از درون دوتکه بود. یک لایه دولت مشروطه، شریعتمداران بودند و لایه دیگر آن، روشنفکران؛ یعنی دولتی که حاکمیت واحدی داشته باشد وجود نداشت. دولت یگانه بود اما حاکمیت دوگانه بود و این، منجر به پارگی می‌شد یعنی جامعه نتوانست دولت‌سازی روشنی کند.

۴- پارلمنتاریسم ناتوان: به همه قول داده بودند که پارلمان، همه مشکلات را حل می‌کند اما پارلمان نمی‌توانست، چون مساله شریعت و قانون، شفاف و روشن نشده بود به همین دلیل دولت مشروطه از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۵ (۱۲۸۵ تا ۱۲۹۵ و کمی هم تا کودتای رضاشاه) لنگان لنگان ماند اما پیشتاز و موفق نبود. به همین دلیل از آن باید از آن رد می‌شد و به دولتی احتیاج بود که اگر پیشرفتی ندارد حداقل امنیت جامعه را حفظ کند، یعنی به حداقل‌های استبداد قانع شدند. تفکر این بحث، در این قانون در اصل‌هایی مانند ۲۶، ۳۵ و ۳۶ اختیارات زیادی را به مردم می‌داد اما نتوانست این اختیارات را جمع‌بندی کند. با اینکه دولت به خوبی تشکیل نشد اما در ذهن ایرانی باقی ماند و دنبال این بود که جایی را پیدا کند تا این ایده روزی به بار بنشیند. به نوعی سایه سرگردان بود. ما گاه پیشرفتی طبیعی داریم و گاه پیشرفتی مبتنی بر عقلانیت یا برنامه یعنی آگاهانه است. پیشرفت طبیعی مانند اینکه اگر هر جامعه‌ای را به حال خود رها کنید امروز و دیروزش، به هر نحوی تفاوت می‌کند یعنی همین که هواپیما و مترو و حتی انتخابات است پیشرفت شده است اما این پیشرفت، طبیعی است یعنی اگر انقلاب هم نبود همین می‌شد. پیشرفت، جایی معنا دارد که آگاهانه، هدفگذاری کنید و به آن برسید؛ مثلاً برنامه‌های چنددوره‌ای ژاپن و آلمان یا برنامه ۱۱۰ ساله انگلستان مصداق پیشرفت است. وقتی که از اصلاح حکومت به‌منزله مقدمه پیشرفت صحبت می‌شد یکی از الگوها، الگوی جمهوری اسلامی است که ۶ اصل آن برجسته‌تر از همه است.

پیوند در حوزه حق و حکم؛ یعنی برخلاف گذشته و دوگانگی مشروطه بین حقوق مردم و شریعت، این دو در جمهوری اسلامی به هم دوخته شد. اصل دوم، حقوق

عمومی مطروحه در مشروطه را به نسبت کمی باز هم کرد یعنی این، امتداد آن است یعنی اصولی از قانون اساسی کمک می‌کند که جمهوری اسلامی کمابیش ادامه آرمان‌های مشروطه هم هست یعنی برگشت به حقوق مردم وجود دارد و از بین نرفته است. در مساله سوم، ملیت وجود دارد البته تناقض‌هایی هم دارد اما به هر ترتیب، انتخابات جمهوری اسلامی در داخل مرزهای ملی است مثل سوسیالیست‌ها نیست که کسی از جایی بیاید و در جای دیگر حاکم شود. داستان جلال‌الدین فارسی نشان داد همین که شایعه شد ایشان ایرانی نیست به‌طور کلی از گفتمان انتخابات به کنار رفت. به هر حال، در این دولت، ملیت مانده است اما مقدار آن مورد بحث است. لذا دولت ملی نیز مانند تفکیک قوا و مجلس و غیره دیده می‌شود. در اصل بعد، این دولت نیز نگفت که قانون اساسی او قرآن است بلکه نیاز به قانون اساسی را مطرح کرد. خیلی مهم است که کشوری به قانون اساسی تکیه کند و همین که این قانون هست یعنی نوعی فرمالیسم هست یعنی هر کس به هر دلیلی از قانون اساسی خارج شود، رسانه‌ها، مردم، روشنفکران و غیره اعتراض می‌کنند که قانون اساسی، چیز دیگری می‌گوید یعنی سرانجام، قانون اساسی دارد معیاری برای نقد می‌شود. لذا هر چه به قانون اساسی گرایبی تکیه کنیم از این نظر مهم است. مجلس نیز در این دولت دو دسته‌ای است یعنی هم قانون‌گذارانه و حاکمیتی است و هم برنامه‌ریزانه و تفریعی است. اما این الگو نیز با مشکلاتی مواجه است.

۱- اولین مشکل این است که قانون، جامع شریعت و حقوق ملت است اما اینکه چگونگی تبیین و توضیح آن، دشوار است یعنی کسانی که گرایش دموکراتیک دارند معتقدند همه قانون، اراده ملی است و کسانی که گرایش اقتدارگرایانه دارند قانون را احکام شرعی می‌دانند.

۲- هنوز در جمهوری اسلامی (اگرچه مفهوم دولت پذیرفته شده است) فعالان سیاسی ما اجماع ندارند دولت، ملی است یا ام‌القرا است و بالاخره این رهبر برای جمهوری اسلامی است یا برای جهان است یا جهان مستضعفان یا جهان اسلام است.

از آنجاکه این بحث، روشن نیست معلوم نیست که مراد از پیشرفت، پیشرفت کیست، ایرانی‌ها، مسلمان‌ها، شیعیان، مستضعفان یا غیره؟ این هدفگذاری هنوز گنگ است.

۳- اصولی در قانون اساسی است مانند اصل پنجم که می‌گوید در زمان غیبت، ولایت امر با فقیه است یا اصل ششم می‌گوید امور مردم به اتکای آرای عمومی اداره می‌شود یا اصل هشتم شورا را می‌آورد یا اصل نهم، امر به معروف و اصل ۵۶، حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او، انسان را به سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است.

جمع‌بندی

این حاکمیت مال کیست؟ آیا فقیه باید نظر بدهد تا رئیس‌جمهور مشروع شود یا مردم باید نظر بدهند تا فقیه مشروع شود؟ این مساله در نظام افکار عمومی ما هنوز حل نشده است. قانون اساسی در زمان کوتاهی تدوین شد و نیاز به گفت‌وگو بیشتری داشت اما شرایط جنگ، ترور، منافقین و غیره باعث شد گفت‌وگو درباره قانون اساسی به عقب بیفتد. بنابراین، اگر اصل این باشد که حاکمیت برای مردم است چرا می‌توان شخصی را به‌منزله عالی‌ترین مسئول در شورای نگهبان گذاشت که معتقد به این نظریه نیست؟ این کار دارد می‌شود و از آنجاکه دارد می‌شود؛ یعنی هنوز توضیح روشنی برای این مساله نداریم که حاکمیت نهایی برای چه کسی است. مشکل هم این است که ما فرمالیسم هم داریم اما از آن فرار هم می‌کنیم مثلاً قانون اساسی، معیاری برای داوری برای حکمرانی است اما بعضی مواقع، تصمیمات فراقانون اساسی هم ممکن است و جالب این است در قانون اساسی، اصلی گنجانده‌ایم که قانون اساسی را می‌شکند. اصول خودشکننده در قانون اساسی زیاد است و به‌همین دلیل هم به فرمالیسم تکیه می‌کنیم و هر جا می‌رسیم آن را صوری می‌دانیم و به‌دنبال حقیقت می‌گردیم تا آن را اجرا کنیم. بنده احساس می‌کنم بحث از پیشرفت، وقتی مشخص می‌شود که اندیشه شفاف داشته باشیم. اگر اندیشه شفاف نداشته باشیم مضاف‌الیه پیشرفت (پیشرفت چه؟ پیشرفت کی؟ پیشرفت توسط چه کسی؟ پیشرفت

برای چه کسی؟ و غیره) اینها معنایی ندارد. بنابراین، احتیاج داریم اندیشه تاریخی مان را در حوزه فکر یکبار دیگر مرور کنیم و ببینیم که برای فرار از عقب‌ماندگی چگونه فکر کرده‌ایم. شاید اگر تاریخ را بخوانیم تجربه‌ها را دوباره تکرار نکنیم. قدمای ما گفته‌اند پیشرفت با قانون، ملازمه دارد و قانون را باید اصلاح کرد. قانون را نمی‌توان اصلاح کرد مگر اینکه نظام حکمرانی را اصلاح کرد و نظام حکمرانی را نمی‌توان اصلاح کرد مگر اینکه پیشتر درباره ایده حکمرانی گفت‌وگو کرد. این گفت‌وگو نه به معنای اعتراض است و نه به معنای انقلاب و نفی شرایط موجود است. اتفاقاً به‌خاطر این است که چگونه بتوانیم دارایی خودمان را نگهداری کنیم. مهمتر آنکه، چگونه بتوانیم آنچه داریم به گونه‌ای تنظیم کنیم که ابزاری برای پیشرفت باشد. ایده‌های ما هنوز در حوزه حکمرانی، شفاف نیست. ایده‌های مان یکدیگر را نقض می‌کنند. اگر هم نقض نکنند اخلال ایجاد می‌کنند. این در انگلستان در سال ۱۸۸۵ سابقه داشت. نظام لردها با مجلس عوام دچار تناقض بود و می‌گفتند انگلستان شبیه ماشینی است که دو موتور دارد، دو جور هم مصرف می‌کند و هزینه زیادی هم دارد اما این دو موتور هر یک تلاش می‌کنند دیگری را خنثی کنند. چنین تناقض‌هایی در نظام حکمرانی ما هم دیده می‌شود. این نتیجه ۲۰ سال بررسی و مطالعه بنده است.

نقد و نظر

حجت‌الاسلام سیدعباس نبوی^۱

من چنین تصویری ندارم که از حدود این ۲۰۰ سال، مساله را این گونه تفسیر و تحلیل کنیم؛ البته این رگه‌ها در کتب و آثار هست ولی از زمانی که مرحوم شیخ جعفر کاشف‌الغطاء در دوران عباس میرزا مباحثی را مطرح کردند و نامه‌هایی نوشتند و حکم جهاد دادند به بعد، محور اصلی مناقشات، این بحث‌ها نبوده است. در حقیقت اگر به تاریخ‌نگاری ناظم‌الاسلام یا تاریخ مشروطه کسروی (بنده آقای کسروی را در

۱. مدیر موسسه پژوهشی فرهنگی تمدن و توسعه اسلامی

تاریخ مشروطه، مورخ صادق و بسیار گویایی می‌دانم) یا خاطرات مفصل یحیی دولت‌آبادی و مباحث ملک‌الشعرای بهار و نامه‌هایی که از مرحوم بهبهانی و مرحوم طباطبایی و مرحوم آخوند خراسانی هست، تنزیه‌المله مرحوم نائینی و خود حوادث و وقایعی که علما مهاجرت کردند و قهر کردند و به قم رفتند و مدتی ماندند و حتی رضاخان که به تازگی نخست‌وزیر شده بود و رفت و استمالت کرد، نگاه کنیم، رد پای این کالبدشکافی‌ها را به این نحو نمی‌بینیم. دعوی اساسی‌ای که خیلی جدی بوده است این است که آیا از شریعت در دوران دولت‌شهری جدید می‌توان عبور کرد یا خیر؟ این سؤال اساسی بوده است و تمام مناقشه‌ها و دعاواها، حول این دور می‌زده است. امروز هم همین طور است؛ یعنی مساله به دو چالش جامعه‌شناختی - تاریخی تبدیل شده است. قوای مستظهر به میراث فکری - تمدنی اسلام شیعی ائمه اهل‌بیت، حرف دارند و اهل سنت در این زمینه‌ها حرف جدی ندارند؛ در حد همان مباحث ماوردی؛ اما بیش از این چیزی ندارند اما ته آن رژیم سعودی را معرفی می‌کنند؛ اما ائمه اهل‌بیت در این زمینه حرف داشته‌اند که نمی‌توان از آن عبور کرد. جریان هم شروع شد مستظهر به آن خرد انتقادی و روشنفکری جدید و آنها هم در دنیا قدرت گرفتند و جامعه جدید ساختند و علم و فناوری و پیشرفت مطرح شد و هنوز هم هست. بنده با بعضی از دوستانی که قبلاً مناظرات و مباحثاتی داشتیم به اینجا رسیدیم که ایشان بروند و یک فقیه معرفی کنند که بگوید از جانب داخل مبانی کلامی - فقهی، عبور از شریعت در نظام قانونگذاری ممکن است. ما به یک نفر هم قانعیم. کسی که بگوید اسلام می‌گوید نظم مدنی‌تان را سامان بدهید اما از من عبور کنید. هر کدام‌شان سال‌های سال است که رفته‌اند و بیاورند اما نیاورده‌اند. همین محاجه را خدمت دکتر فیرحی هم عرض می‌کنم. حتی اگر یک فقیه پیدا کردید که دارای شأن فقهاتی و آثار فقهی معتبر باشد و بگوید که این عبور، مجزی و مجاز است می‌توان همه این کالبدشکافی‌ها را پذیرفت. اصل ماجرا همین است و بقیه بحث‌ها مانند قانون و فرمالیسم و غیره، فرعی است. به هر حال، آیا قرار است برای ما قرارداد

اجتماعی را شکل دهد یا نه نمی‌توان خارج از شریعت بر چیزی توافق کنیم و قرارداد اجتماعی در درون ما شکل نمی‌گیرد. جواب این سؤال میان علما و فقهای روشن‌فکر و غیر روشن‌فکر، واضح است و مشکلی ندارند و فقط نتوانسته‌اند آن را به شکل امروزی پردازش کنند تا خروجی متناسب داشته باشد، مثلاً مجمع تشخیص مصلحت نظام و چیزهای دیگر خودش دچار فرمالیسم می‌شود یعنی به‌جای اینکه به حقیقت مسائل برسد به اینجا می‌رسد. واقعیت تاریخی هم این‌طور نیست. اصلاً در مشروطه، جریان انتخابی‌ای شکل نگرفت که معنای واقعی داشته باشد و در واقع، موجی ضداستبدادی، ضدسلطه روسی و ضدسلطه انگلیسی بود که خیلی هم قاطی شد یعنی به‌طوری که در فهرست تهران در دور اول یا دوم، آرای دو-سه نفر درست درنیامد یعنی برگه‌ها کم آمد و گم شد و غیره؛ مرحوم بهبهانی در مجلس، دامادش را صدا زد و گفت که این، یکی از همان نماینده‌ها است و ایشان هم نماینده شد! یا مثلاً مرحوم بهبهانی به مجلس می‌آمد و بدون اینکه وقتی بگیرد وارد مذاکرات می‌شد و می‌گفت این راه، غلط است و مجلس هم مذاکرات را عوض می‌کرد، پس بعضی‌ها سروصدا و اعتراض کردند و می‌گفتند که شما این کارها را در بیرون مجلس می‌کردید و لازم نیست آنها را دوباره در مجلس کنید. یعنی سروسامان پیدا نکرد و بعداً به نوعی اتهام و بهتان تاریخی تبدیل شد که مثلاً همه فکر می‌کنند مرحوم شیخ فضل‌الله نوری دوقبضه پای استبداد ایستاده است و مرحوم بهبهانی کاملاً طرفدار آرای عمومی است. واقعیت این است که بر اساس عمومات قرآنی و روایات، عبور از شریعت در اسلام ممکن نیست؛ البته در مسیحیت هم ممکن نبوده است اما فساد بدنه کلیسا، خودبه‌خود خودش را محکوم کرد و ما هم در معرض این خطر هستیم یعنی روحانیت در معرض این خطر هست ولو اینکه مبادی، محکم از او حمایت می‌کند؛ او خودش ممکن است مسیری را طی کند که خودش را خودبه‌خود محکوم کند. این اتفاق به لحاظ جامعه‌شناختی می‌تواند بیفتد اما از لحاظ حقیقت مبادی و اصول، چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. همه این مواردی را که تقسیم فرمودید همین است. یعنی ما مجلس تقنین ذاتی

نداریم و حتی نمی‌خواهیم. شما فقیهی پیدا کنید که به اعتبار فقهاتی واقعی خودش بگوید مجلس مقنن ذاتی هم‌عرض شریعت را قبول دارد. اصلاً ممکن نیست و مفهوم واضحی است. بنابراین، ما به‌صورت تاریخی می‌مانیم که آیا می‌توانیم از این چالش بزرگ تاریخی موفق بیرون بیاوریم که با التزام به مبانی و مبادی و عمومات شریعت بتوانیم نظام پاسخگویی به جهات مختلف تأمین کنیم. بحث‌هایی هم که در اصول قانون اساسی هست باید با هم جمع شود و نمی‌تون به آنها تک‌تک نگاه کرد. اگر تک‌تک باشد مثل اصل ۱۱۰ جواب همه چیز را می‌دهد و اساساً بر اساس آن هم قانون نمی‌خواهیم. قرار است اینها را با هم جمع کنیم. زمانی آقای ابوالحسن بنی‌صدر در جمع محدود دانشجویی که حشرونشر داشت و شرکت می‌کرد حرف قشنگی زد و گفت دعوا برای این است که دین را با قانون وفق بدهیم. بعد گفت که ما این کار را می‌کنیم چون ایشان معتقد بود که مجتهد اعظم منم! ایشان می‌گفت ۱۴۰ شاخصه مقدمات برای اجتهاد لازم است که علمای مرسوم ۱۵-۱۰ تای آن را بیشتر ندارند اما من همه ۱۴۰ تا را با هم دارم! بعد ایشان آهسته این را می‌گفت: البته اسلامش را هم خودمان تفسیر می‌کنیم و هر چی را با هم وفق می‌دهیم. اگر چنین چیزی شدنی باشد باز هم از آن اسلامی در نمی‌آید یعنی هرچه تلاش می‌کنیم از این آیات و روایات آن اسلام در نمی‌آید. من اعتقاد دارم که ما با مشکل تردید تاریخی مواجه هستیم و گمان می‌کنم این تردید تاریخی میان روشن‌فکران و بدنه روحانیان و خود همان روحانیان سنتی که نمی‌دانند با دنیای جدید چه کنند وجود دارد. این تردید، ما را متوقف کرده است و الگوی پیشرفت باید ما را از این تردید تاریخی بیرون بیاورد. همه باید مشت‌های‌شان را باز کنند و مبانی و قواعد استنتاج‌شان را عرضه کنند ولی واقعیت این است که به چهار شاخصه‌ای که مطرح شد اعتقادی ندارم و امروزه هم دائماً می‌گویند که عده‌ای قائل به انتخاب و عده‌ای قائل به انتصاب هستند و غیره. اساساً فرض انتخاب مطلق، فرض بی‌معنایی است و شدنی نیست. انتخاب مطلق حتی در کشورهای دیگر معنا ندارد. مثلاً در روایات ما، موازینی برای ولی شرعی در این

جامعه که قرار است در سیاست و حکومتداری وارد شود، وجود دارد. انتخاب در برابر این چه می‌گوید؟ اگر بگوییم مردم انتخاب می‌کنند و انتخاب‌شان مطلق است یعنی قرار است خارج از این موازین انتخاب کنند؟ انتخاب مطلق که اساساً شکل نمی‌گیرد فلذا دعوای ژورنالیستی بی‌معنایی با عنوان انتخاب و انتصاب شکل گرفته است که مثلاً انتصابیون می‌گویند ما اصلاً به آرای عمومی کاری نداریم و انتخابیون می‌گویند آرای عمومی تماماً تعیین‌کننده است. هیچ کدام از این دو مدعا، قول ندارد و مسائلی که مطرح می‌شود چیزی غیر از این است؛ مثلاً آقای محمدتقی مصباح به اصطلاح جامعه‌شناسی در پارادایم حق و باطل، مسایلی را مطرح می‌کنند که اگر قرار است باطلی اکثر شود ما این اکثر را قبول نداریم اما معنا این نیست که در نظام جمهوری اسلامی و در چهارچوب رعایت حق و حقوق ذاتی‌ای که در چهارچوب شریعت مطرح شده است آرای جمعی را قبول نداشته باشیم. آیات قرآن کریم صراحت دارد که «امرهم شوری بینهم» یعنی در امور خودشان با شورای بین خودشان در منطقه‌الفراغ تصمیم می‌گیرند. این مباحث خیلی واضح و روشن هست. بنده خدمت مرحوم آیت‌الله حسینعلی منتظری هم نکاتی را عرض و گلابه کردم ولی ایشان پس از حوادثی که اتفاق افتاده بود ناراضی بود و می‌گفت که نباید اینها این گونه رخ می‌داد. با این وصف اتخاذ مبنای دیگری نمی‌کرد. گفتند ایشان به انتخابی قائل است و ایشان هم تعبیری کرد که ما روی انتخابی پافشاری می‌کنیم که آن طرف، غلیظ نشود ولی بحث، اصلاً بحث مبنایی نیست و خود ایشان در بحث ولایت فقیه مفصلاً بحث کرده است.

گمان می‌کنیم مسیری که در مرکز الگوی پیشرفت پیش می‌رویم همین است که بتوانیم مبانی و قواعد پایه و عام جامعه‌سازی و جهت‌گیری‌های متعدد و متنوع در جامعه را به بازتولید و بازشناسی عمیق مبانی شریعت و مبانی دینی که جنبه‌های عقلانی در آن حضور دارد و مستقر است برگردانیم که می‌خواهد به کارآمدی‌های تجربی هم کاملاً برسد و اگر این به نتیجه نرسد و شکست بخوریم ممکن است بگوییم

سرنوشت محتوم بشر را خداوند این گونه قرار داده است که یا شریعت و خدامداری و یا عبور از آن و اباحی‌گری.

دکتر جلال درخشه^۱

فهم درست تاریخ تحول و تطور اندیشه سیاسی در ایران معاصر می‌تواند کمک مؤثری به تولید نظریه پیشرفت و الگوی پیشرفت کند. یکی از مسایل فهم تاریخ معاصر ما که پاسخ‌های متعددی به آن بیان شده است معضل عقب‌ماندگی است و انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی ایران و حتی همین مرکز برای پاسخ به این سؤال تشکیل شده است که کجا بودیم، کجا هستیم و کجا باید برویم. قاعدتاً یک بعد مهم بحث به نوع اندیشه‌ورزی ما در تاریخ معاصر برمی‌گردد و تا پیش از این دوره، مهم‌ترین چالش‌هایی که مقابل چهارچوبه دین قرار می‌گرفت عمدتاً درون‌دینی بوده است ولی در دوره معاصر، پرسش بسیار سختی در مقابل دین قرار گرفت که بیرون‌دینی بود و اساساً هویت دینی را مورد چالش قرار داده است. دین باشد یا نباشد. سابق بر این، تفسیرهای مختلف دینی مطرح بود و در درون دین بحث می‌شد ولی در ۱۵۰ سال اخیر اساساً اینکه دین، اثر کارکرد پیشرفت هست یا می‌تواند موتور محرکه و پیشران توسعه باشد، بحثی جهانی است. تأملات خیلی گسترده‌ای در دنیا روی این بحث شده و ما به‌عنوان یک جامعه مذهبی با پیشینه بسیار گران و قوی دینی قاعدتاً باید موضع خودمان را در مقابل این پرسش مهم مشخص می‌کردیم. به‌نظر بنده، متفکران دینی ما آنچنان که لازم بوده است غور و تتبع لازم را در این باب نکرده‌اند. اگر مجموعه ادبیاتی که در ۲۰۰ سال اخیر از زمانی که اولین شکست‌های مان را از روس‌ها تجربه کردیم تا به امروز واقعاً فقر ادبیات و اندیشه‌ورزی در این حوزه کاملاً مشاهده می‌شود و تقصیر این فقر شاید بیشتر بر عهده بزرگان حوزه است. در مشروطیت این چالش به شکل جدی مطرح شد. آقای فیرحی پرسش‌های درستی را مطرح فرمودند. اساساً

۱. عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)

درباره نسبت شرع و قانون، من حدس می‌زنم که مرحوم شهید شیخ فضل‌الله نوری، مجلس را به عنوان جاعل قانون و بدعت تلقی می‌کرد ولی مرحوم نائینی به نوعی بحث را حل می‌کند و نسبت شریعت و قانون را ذیل مباحث اصول فقه توضیح می‌دهد. اتفاقاً این بحث در ابتدای انقلاب اسلامی هم مطرح شد و بحثی جدی هم بود که حضرت امام خمینی (ره) این مشکل را حل فرمودند و گفتند که نمی‌توان بدون چهارچوب قانون اساسی، کشور را اداره کرد. نمی‌توان هر کس ادعا کند که می‌تواند مناسبات بسیار پیچیده سیاسی، اقتصادی و غیره را بر مبنای قرآن حل کند. گمان می‌کنم هر چند ابهام‌هایی در این مساله هست و دشواری تبیین وجود دارد ولی چون بنده قائل به تطور و تحول اندیشه سیاسی شیعه در ایران هستم گمان می‌کنم این مساله تا حدود زیادی حل شده است؛ اما در مشروطیت در ذیل اصل دوم قانون اساسی که به اصل طراز مشهور شد این مساله حل شد و در قانون اساسی ما در چهارچوب شکل‌گیری شورای نگهبان به‌عنوان سازوکار بیرونی مجلس و بقیه اصول مانند چهارم و پنجم، مشکل حل شد البته فارغ از ابهام نیست اما سیر بحث علی‌رغم اینکه معرکه آرا از پیشامشروطیت تا پس‌انقلاب اسلامی لحد الآن وجود دارد تا حدودی توانسته‌ایم این مساله را در عمل حل کنیم. کامل حل نکرده‌ایم اما به‌نظر من حل شده است. لذا کلام شما که اگر ما بحث درباره نظریه پیشرفت یا الگوی پیشرفت را شفاف نکنیم محل تأمل است به‌نظر من تا حدودی می‌تواند رادیکال تلقی شود. نباید راه‌ها را بسته قلمداد کنیم. دیدگاهی کلی این بود که دین و سیاست، جدای از هم است و حتی در حوزه هم این بحث مطرح است اما نسلی در مشروطه ایجاد شد و توضیح جدیدی از مساله را ارائه کرد. نسل جدیدتر بر اساس بنیان‌های مکتب فقهی قم پیدا شد و توضیحات جدیدی داد. علی‌رغم اینکه در همان عصر، بحث نسبیت دین و سیاست مطرح می‌شد و حتی کنگره‌ای در قم در سال ۱۳۲۷ برگزار شد و اعلام کرد که کاری به این مسایل ندارند ولی امام (ره) آمد و این را به‌منزله بحث بنیادینی مطرح کرد و توضیح داد که دین می‌تواند در جهان مدرن به پرسش‌های جدید پاسخ

بدهد و به دنبال آن نظریه انقلاب و تحول اجتماعی، تقیه، انتظار فرج، شهادت و دیگر مقومات تحول بنیادین جامعه را از منظر دین توضیح داد. به نظر بنده نباید مطلق نگاه کنیم. البته شفاف شدن دوگانه‌ها را قبول دارم و ظرفیت‌های زیادی را از ما گرفته و در آینده هم خواهد گرفت اما به منزله تأملات اندیشه‌ای، بحث‌های جالبی می‌تواند باشد. پیش‌بینی بنده این است که این تحول و تطور در آینده هم به این منتهی شود که بتوانیم بر اساس قواعد و اصول درون‌دینی به همان ترتیبی که جناب عالی می‌دانید که یکی از صاحب‌نظران در حوزه تفکرات سیاسی مشروطیت هستید و به همان نحوی که مرحوم نائینی توضیح داد، بنیان‌های فکری مرحوم نائینی و مرحوم شیخ فضل‌الله نوری را دوتا نمی‌بینم. مثلاً آرای که شورای نگهبان ما توضیح می‌دهد ذیل بحث عدم مغایرت گنجانده‌ایم و نمی‌خواهیم که شورا دقیقاً توضیح دهد که قانون، موافق شرع است. یعنی عدم مغایرت، کفایت می‌کند و این دقیقاً همان بحثی است که مرحوم مدرس وقتی بحث سربازی یا اجباری در مجلس مطرح شده بود سخنرانی کرد و از همین باب وارد شد که در منطقه‌الاباحه یا منطقه‌الفراغ می‌گنجد. به هر حال تشنگی‌ای در تاریخ فکری معاصر ما وجود دارد؛ تا نگرید طفل کی جوشد لبن؛ و طیفی از متفکران دینی هم تلاش‌ها و کوشش‌های خود را کرده‌اند ولی اگر بخواهیم حکومتی دینی داشته باشیم قاعدتاً باید از سازوکارهای درون‌دینی برای توضیح این شرایط استفاده کنیم و می‌توان امیدوارانه‌تر از چیزی که جناب عالی فرمودید پیش رفت. ضمن اینکه تأیید می‌کنم دشواری تبیین فقط نسبت به مسائلی که توضیح دادید نیست بلکه مثلاً اینکه جایگاه حقوق عمومی در فقه ما چیست هم همین طور است. به هر حال، فقه سیاسی و فقه عمومی در حوزه‌های ما باید مورد اقبال و توجه بیشتری قرار بگیرد تا نظریه‌ای که می‌گوید حقوق عمومی در فقه جایی ندارد و فقه فقط حقوق خصوصی است یا نقد یا رد و یا تأیید شود. این کار، کار علما و کار حوزه‌ها است. البته در باب اصلی مانند اصل ۵۶ قانون اساسی توضیح داده‌ام که حاکمیت الهی-مردمی را که بعضی آن را حاکمیت دوگانه مطرح کرده‌اند، یکی از پیشرفت‌های

اساسی در تفکر سیاسی ما است که هم «إن الحكم إلا لله» که در قرآن آمده است در حدود اصل تعبیه شده است و هم اینکه حق مردم را در طول حق الهی و اساساً حق الهی می‌داند. یا بحث‌هایی که عملاً پس از انقلاب با آن روبه‌رو شدیم مانند احکام ثانویه از باب ضرورت؛ مستحضر هستید که امام (ره) قائل به ضرورت بودند و نظرشان این بود که اگر مجلس به‌منزله کارشناس‌ها، امری را تأیید کردند شرعی است و بعد که مخالفت‌هایی شد اکثر مطلق را به اکثر دوسوم تبدیل کردند و بعد هم که مسئولان نظام به ایشان نامه نوشتند ایشان باز اصرار می‌کردند که مسایل در قالب احکام ثانویه حل شود ولی بعد گفتند حال که نظر این است. خود مصلحت، باب وسیعی است که می‌تواند بخشی از دغدغه‌های ذهنی شما را حل کند و احیاناً بن‌بست‌های نظری‌ای را که ممکن است در ذهن شما باشد و در عالم واقع منازعاتی را در پی دارد حل کند.

دکتر سعید حاجی‌ناصری^۱

۱- برای تبیین مساله دکتر فیرحی باید صورت مساله ایشان را بدانیم یعنی تا صورت مساله و مباحث دو کتاب اساسی ایشان که از سال ۱۳۹۳ به بعد با عنوان **فقه سیاست در ایران معاصر** منتشر شد که یک جلد درباره دوره مشروطه بود و جلد دوم درباره جمهوری اسلامی است. تا مشکل دکتر فیرحی را متوجه نشویم نمی‌توانیم بهره‌زیادی ببریم. خلاصه‌ای هم که ایشان ارائه دادند تقریباً خلاصه‌ای از دو کتاب مشروطه و جمهوری اسلامی ایشان بود. دکتر فیرحی از نظریه میشل فوکو با عنوان حکومت‌داری متأثر هستند که فوکو، ایده حکومت و دولت را مطرح کردند که دولت، ایده ذاتی‌ای ندارد اما به‌نظر من پیش از اینکه میشل فوکو را توضیح بدهند ایشان کتاب دیگری دارند با عنوان تحول دولت در جهان اسلام که در آن از دیدگاه سندرابند استفاده کرده‌اند. این را در قالب مثال توضیح می‌دهم: سندرابند زن

۱. عضو هیات علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

روان‌شناسی است که در حوزه جنسیت کار کرده است. او نظریه‌ای به نام طرح‌واره‌های جنسیتی دارد. مراد از طرح‌واره‌های جنسیتی با یک معما شروع می‌شود. پدر و پسر، سوار خودروبی هستند و در جاده‌ای حرکت می‌کنند ناگهان تصادف می‌کنند، پدر کشته می‌شود، پسر به بیمارستان محلی برده می‌شود، جراحی فراخوانده می‌شود و جراح تا پسر را می‌بیند می‌گوید خدایا این که پسر من است! حال داستان چیست؟ اکثراً نمی‌توانند جواب دهند که این جراح کیست. آن جراح، مادرش هست! چرا نمی‌توانند بگویند مادرش هست؟ زیرا در ذهن آن انسان‌ها و در عرف آن جامعه، بین جراح بودن و مرد بودن، پیوندی برقرار است و این طرح‌واره‌ای جنسی در ذهن ما انسان‌ها می‌شود و این طرح‌واره اطلاعات جدید را طبقه‌بندی می‌کند و ما نمی‌توانیم بگوییم که او چه کسی بود. با این مقدمه، وارد بحث اصلی می‌شویم. این طرح‌واره جنسیتی را دکتر فیرحی با عنوان طرح‌واره معرفتی یا طرح‌واره سیاسی معرفی کرده‌اند. ایشان معتقدند که در طول تاریخ اسلامی و به‌ویژه شیعه، فقهای ما، تصویری که از دولت داشته‌اند تصور اقتدارگرایانه بوده است؛ یعنی عرف موجود در جامعه، این را که دولت یا حکومت چیست را این معرفی کرده‌اند که دولت، تمرکزگرا و اقتدارگرا است. این طرح‌واره معرفتی در ذهن فقهای ما نشسته است و به ذهن فقهای ما درباره طرح دولت صرفاً تمرکز و اقتدار می‌رسد. این طرح‌واره سیاسی در ذهن فقهای ما است و فقهای ما وقتی به نصوص دینی مراجعه می‌کنند بر اساس آن طرح‌واره معرفتی همواره قایل به این هستند که از آیات و روایات ما تفاسیر اقتدارگرایانه ارایه می‌دهند. پس در نتیجه، همواره فقهای ما تفاسیر اقتدارگرایانه از نصوص دینی ارایه داده‌اند جز برخی، امثال مرحوم نائینی. این خلاصه‌ای از دیدگاه ایشان بود که به عرف موجود جامعه تأکید می‌کنند و معتقدند که عرف و به‌ویژه علوم انسانی را باید مد نظر قرار بدهیم؛ و فقهای ما باید در پیوند با عرف باشند. عرف که دموکراتیک شده است پس فقهای ما هم باید تفاسیر دموکراتیک ارایه دهند. این نکته‌ای بود که در بیانات ایشان وجود داشت و چهارچوب نظری کل بیانات ایشان به نظر بنده این بود.

۲- ایشان در کتابشان آرای آیت‌الله مؤمن را تحت عنوان آرای جمهوری اسلامی قرار داده‌اند اما در اینجا ذیل حکومت اسلامی قرار دادند و حذف کردند و گفتند که جمهوری اسلامی ارتباطی ندارد. این اشکال در تقسیم ایشان وجود داشت.

۳- در بحث‌های مدیریتی و سازمانی، بحثی با نام تله بنیانگذار وجود دارد. تله بنیانگذار هم در فقه مشروطه وجود داشته است و هم در جمهوری اسلامی؛ این را نفی نمی‌کنم اما در بین این چهار الگو، الگوی جمهوری اسلامی قطعاً پیشرفته‌تر از چهار الگوی پیش است. ایشان الگوی مشروطه و الگوی جمهوری اسلامی ایران را در مقابل هم قرار می‌دهند و بیشتر هم معتقد هستند که به الگوی مشروطه بازگردیم. در الگوی مشروطه که مرحوم مدرس هم طرفدار آن بود تله بنیانگذار داشتیم. یکی از شاخص‌های تله بنیانگذار در مشروطه این بود که مدرس قایل بود زنان حق رأی ندارند و نیمی از جامعه حذف می‌شدند؛ اما در الگوی جمهوری اسلامی ایران، زنان، حق رأی و مشارکت سیاسی دارند پس بر اساس صرفاً همین شاخص می‌توانیم بگوییم الگوی جمهوری اسلامی، پیشرفته‌تر از الگوی فقه مشروطه است.

محمدحسین ساجدی‌نیا^۱

آقای نبوی فرمودند که هیچ فقیهی مجوز عبور از شریعت را نداده است پس بحث‌های حکم ثانویه و قرائت‌های مختلفی که از شریعت هست چیست؟ چگونه می‌توان بین شریعت و قانون و عقل بشری و خردورزی و عقل جمعی، نزدیکی ایجاد کنیم؟

علی‌اصغر ربیعی^۲

یکی اینکه عنوان پژوهش، مبانی حاکمیت و الگوهای دولت در فقه معاصر شیعه است اما آن چیزی که ارائه شد از بحث مبانی فاصله داشت. مبانی آنچه است که ما یبنی علیه است که در حاکمیت و دولت در فقه معاصر شیعه شامل مباحثی مانند معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و روش‌شناسی می‌شود و در فقه معاصر

۱. سرپرست دبیرخانه اندیشکده خانواده و معنویت مرکز الگو

۲. دبیر اندیشکده عدالت مرکز الگو

شیعه در ۱۳۰-۱۲۰ سال اخیر هم فقهای بارزی داشتیم که باید بررسی شود مبانی آنها چه بوده است اما به اینها اشاره‌ای نشد در حالی که مرحوم آخوند صاحب کفایه، میرزای نائینی و مدرس و بهبهانی و کاشانی و شهید صدر و امام خمینی (ره) و آیت‌الله خوئی و آیت‌الله وحید و آیت‌الله سیستانی و رهبر معظم انقلاب اسلامی، فقیهان بارزی هستند که مبانی علمی را در بحث الگو دارند و به هیچ یک از اینها اشاره‌ای نشد. در اثر این نکته، ارائه حاضر، بیشتر، سیر تحولات و تطورات ۱۳۰-۱۲۰ سال اخیر را بیان می‌کرد و شاید عنوان تحقیق باید سیر تحولات باشد.

دوم اینکه ۱۰۰ سال از بحران اقتصادی ۱۹۲۹ می‌گذرد اما در بحث‌های اقتصاد و سیر تحولات اقتصاد معاصر، کینزی‌ها گفتند که دولت باید در اقتصاد مداخله کند اما در تحقیقات و پژوهش‌ها باید گفت ایران، جزیره مستقلی است و هیچ تأثیراتی از جهان اقتصادی آن روز نداشته است؟ در واقع ارتباط ایران با فضای خارج در این تحقیق دیده نشده است.

حسن بخشی‌زاده^۱

سؤالی درباره ساختار تقسیم دارم. قران و شریعت جزء اصول دموکراسی اسلامی آمده است، اما جزء اصول سه گزینه دیگر نیست شاید با توجه به توسعه مباحث مربوط به سلفی‌ها که در سال‌های اخیر توسعه زیادی کرده است این اصول هم جزء حکومت جمهوری اسلامی هم باشد که نادیده گرفته شده است.

دکتر داوود فیرحی

مساله ما عبور از شریعت نبود و نیست. اگر به متفکران دوره مشروطه تا کنون بنگرید فقط آخوندزاده اشاراتی دارد آن هم در نقد کتاب یک کلمه مرحوم مستشارالدوله و آخرش هم شوخی می‌کند که متن شما را دیدم حرصم درآمد قلم از کفم دررفت و استغفر الله ربی و أتوب إليه! هیچ کس نیست که از شریعت عبور کند. مساله پیدا

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی توسعه دانشگاه تهران

کردن راه حل است. یعنی بحث این است که در برابر مردم، سه گزینه قرار داشت که دو تای آن را انتخاب نکردند یکی گزینه گریز به غرب که در شهروندان مان هست اما در متفکران مان نیست. کدام متفکر را دارید که حتی در غرب نشسته باشد اما به ایران دیدی نداشته باشد؟ آن موقع هم کسی به غرب فرار نکرد و الآن هم نمی کند. کسی از غرب فرار هم نمی کند. آنچه خیلی مهم است این است که ما متوجه شدیم غرب هست و در آنجا تجربه ای هست و چگونه می توان از آن تجربه استفاده کرد. این مساله در جامعه ما راه حل پیدا نکرده است. اصولاً بحث پذیرش شرع و عبور از شرع نیست. مساله پیدا کردن راه حل در همین جا است. همین جایی که هستیم. مسلمانیم و ایرانی هستیم و به دنبال پیشرفت هم هستیم. این بحث، جدی بود. پیشنهاد من این است که به جای اینکه تناقض ها را بیوشانیم کمی هم جرئت برملا کردن آن را داشته باشیم؛ یعنی فقط توجه نکنیم مثلاً این قسمت با آن قسمت جور درمی آید! اگر جور درمی آمد که وضع ما این طور نبود! ترکیه توانست در عرض ۱۰ سال از ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵ کمی منسجم فکر کند. ما بچه بودیم و می دیدیم که تریلی های ترکیه، اسقاطی بودند اما در اواخر، واقعاً پیشرفت کرده است. ساده نیست! از انقلاب ما ۴۰ سال می گذرد. اگر در واقع طرحواره های ما مشکل نداشت باید پیشرفت می کردیم. نباید قسمت های مختلف را توجیه کنیم. سرانجام، زمان ما گذشته و الحمد لله، نظام مستقر شده و می توانیم روی آن صحبت کنیم و ترسی نداریم که اگر ایراد بگیریم نظام به هم بریزد. به حدی از استقرار رسیده است؛ پس بیاییم تناقض ها را برملا کنیم و بپرسیم که جامعه کدام مینا را می پذیرد. شترسواری دولا دولا نمی شود. انگلستان کار خوبی کرد. طرح صدوده ساله ای را پیش برد که چگونه کاری کند که مرکز تصمیم گیری مجلس عوام باشد اما لردها را به مغز متفکر و راهنما و مشاور تبدیل کند و کار را پیش ببرد؛ یعنی ماشین را یک موتوری کرد و حرکت کرد. من هم به پیشرفت ها اذعان می کنم اما اگر می خواهیم روی پیشرفت، برنامه ریزی کنیم اولین مساله، شفاف سازی قانون اساسی است. قانون اساسی ما انصافاً شفاف نیست. یعنی

اصل ۵ از ولایت فقیه صحبت می‌کند اما اصل دیگری از حاکمیت مردم و اصل ۶ از تقسیم شورایی صحبت می‌کند و اصل هفت از امر به معروف و نهی از منکر و اصل ۵۶ دوباره از حاکمیت مردم و اصول ۱۰۷ و ۱۱۰ دوباره از حاکمیت فقیه صحبت می‌کند. دوستان می‌گویند یک جوری جمع شده است اما هیچ کس حوصله ندارد بحث و سماجت کند که این ایراد دارد.

اما درباره اینکه چالش‌های ما قبلاً بیرونی بوده و الآن درونی شده احساس می‌کنم که درست است.

سخن دکتر حاجی‌ناصری هم درست است که استعاره‌های ما به گونه‌ای مشکل ایجاد می‌کند و من هنوز هم بر این باور هستم.

اینکه چرا از مبانی صحبت نکردم به این دلیل است که مبانی ما اختلاف ندارد و همه ما از حاکمیت خداوند صحبت می‌کنیم و معتقدیم که خداوند به ما حق داده یا حق نداده و بحث‌ها از اینجا شروع می‌شود. بنابراین، مساله اصلی، مدل‌ها است و مبانی نیست. بحث درباره نوع طراحی‌های ما است. ما خیلی نظام‌مان را ایدئولوژیک کرده‌ایم و فکر می‌کنیم که ۷۲ نفری دو و سه ماه نشسته‌اند و بدون اینکه ایده روشنی داشته باشند قانون اساسی را تصویب کرده‌اند و ما آن را مقدس کرده‌ایم. چرا مقدس شده است؟ به طوری که این ۸۰ میلیون نفر نمی‌توانند آن را اصلاح کنند؟ حرف من این است که خیلی به قسمت‌های مثبت فکر نکنیم و به این قسمت‌ها بیشتر توجه کنیم. قسمت‌های مثبت سر جای خودش هست. اساساً وقتی که پزشک به بیمار نگاه می‌کند از سلامتی‌های او صحبت نمی‌کند بلکه اشکالات را می‌بیند. از این‌رو، کار تفکر برطرف کردن عیب است نه توضیح دادن خوبی‌ها. به نظر من باید تناقض‌ها را به‌جای مخفی کردن، بر ملا کنیم زیرا تناقض‌های منفی در عمل تناقض، ایجاد و کارگزاران را آشفته می‌کند مثلاً می‌گویند رهبر، تابع قانون اساسی نیست و وقتی رهبری تابع نشد دیگران هم نمی‌شوند یعنی نمی‌توان نظام را جمع کرد. از شفافیت هم نترسیم و امیدوار هم هستیم.